

لوح دوندای فلاح و نجاح - حضرت عبدالبهاء - من مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱،

صفحه ۱۹۲

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



لوح دوندای فلاح و نجاح - حضرت عبدالبهاء - من مکاتیب عبدالبهاء،
جلد ۱، صفحه ۱۹۲

﴿ هو الله ﴾

ای اهل ملکوت ابهی، دوندای فلاح و نجاح از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران
بینا نماید غافلان هو شیار فرماید کران شنوا نماید گنگان گویا کند مرده گان زنده نماید، یکی ندای مدنیت و
ترقیات عالم طبیعت است که تعلق بجهان ناسوت دارد و مروج اساس ترقیات جسمانی و مری کالات
صوری نوع انسان است، و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقی عالم بشر است که منبعث از افکار
عالیه و نتایج عقول سلیمه است که بهمت حکما و فضیای سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است، و
مروج و قوه نافذه آن حکومت عادله است، و ندای دیگر ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدسه روحانی که
کافل عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیه در عالم بشری و حیات
جاودانیهست، و اس اساس آن تعالیم و وصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانیهست که تعلق بعالم اخلاق
دارد، و مانند سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانیه راروشن و منور فرماید و قوه نافذه اش کلمه الله است، ولی
ترقیات مدنی و کالات جسمانی و فضائل بشری تا منضم بکالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی
نشود ثمر و نتیجه نبخشد، و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد، زیرا از ترقیات مدنی و



ORIGINAL



AUDIO

تزین عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری نماید، ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدیده و بلاهای مبرمه نیز حاصل گردد، لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسمیه و اکتشافات علمیه و فنیّه نمائی گوئی که مدنیت سبب سعادت و ترقی عالم بشری است، و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریه که قاطع ریشه حیاست نمائی واضح و مشهود گردد که مدنیت باتوحش توأم و همعناست، مگر آنکه مدنیت جسمانیه مؤید بهدایت ربّانیه و سنوحات رحمانیه و اخلاق الهیه گردد و منضم بشئون روحانی و کالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود، حال ملاحظه میکنید که متمدن و معمورترین ممالک عالم مخازن مواد جهنمی گردیده، و اقالیم جهان لشکرگاه حرب شدید شده، و امم عالم ملل مسلّحه گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شدید افتاده، پس باید این مدنیّت و ترقی جسمانی را منضمّ بهدایت کبری کرد، و عالم ناسوت را جلوه گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقیات جسمانی را توأم بتجلیات روحانی کرد، تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد، و در غایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزّت ابدیه چهره گشاید، الحمد لله قرون و اعصار متواریه است که ندای مدنیّت بلنداست و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقی یافت و معموریت جهان بیفزود و کالات صوری ازدیاد جست تا آنکه عالم وجود انسانی استعداد کلی برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت، مثلا طفل رضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسید، چون بدرجه بلوغ رسید استعداد ظهور کالات معنویه و فضائل عقلیه حاصل نمود، و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد، بهمچنین در عالم امکان نوع انسان ترقیات جسمانیه نمود و تدرّج در مدارج مدنیّت کرد، و بدائع و فضائل و مواهب بشری رادر اکل صورت حاصل نمود، تا آنکه استعداد ظهور جلوه و کالات روحانیه الهیه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت، پس ندای ملکوت بلندشد و فضائل و کالات روحانیه جلوه نمود، شمس حقیقت اشراق کرد انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت، امیدواریم که اشراق این انوار روز بروز شدید تر گردد و این کالات معنویه جلوه بیشتر کند تا نتیجه کلیه عالم انسانی ظهور و بروز کند، و دلبر محبت الله در نهایت ملاحظت و صباحت شاهد انجمن گردد، ای احبابی الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبت عمومی بین افراد انسانی، ملاحظه در کائنات ذی روح نمائید یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده ئی از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و بتنهائی زندگانی نماید و باهم در نهایت ضدّیت و کفتند، و چون بیکدیگر رسند فوراً بجنگ و جدال پردازند و بدرنده گی چنگ باز و دندان تیز کنند، مانند سباع ضاریه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه اند که جمیع بتنهائی زندگانی نمایند و تحرّی معیشت خویش کنند، اما حیوانات خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهایت محبت بایکدیگر الفت نمایند و جوق جوق و مجتمعا زندگانی کنند و باکمال مسرت و خوشی و

شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طیور شکور که بدانند بی‌چند قناعت کنند و بایکدیگر بانهایت سرور الفت نمایند، و دردشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند و همچنین حیوان چرنده مانند اغنام و آهو و نجبیر درغایت الفت و همدمی در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی زندگانی نمایند، ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و سایر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و به تنهایی سیر و شکار کنند، حتی پرنده و چرنده چون بآشیان و مغاره یکدیگر آیند تعرض و اجتنابی نه، بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری دارند بعکس درنده گان که هر یک بمغاره و مأوای دیگری تقرب جوید بدریدن همدیگر پردازند حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم نماید، پس واضح و معلوم شد که الفت و محبت در عالم حیوان نیز از نتایج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرتست و اختلاف و اجتناب از خصائص درندگان بیابان است، حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خالق ننموده، بلکه وجود انسانی باحسن التقویم و بنهایت کمالات وجودی ترکیب و ترتیب شده، لهذا سزاوار کرامت این خلقت و برازندگی این خلعت اینست که بالفت و محبت نوع خودش پردازد، بلکه بکافه حیوانات ذی روح بعدل و انصاف معامله نماید، و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگی است، و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلت و اضطراب و ناکامی، ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور هر روز بصفت حیوان وحشی مبعوث و مسموخ میشود، دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبند، ولی علویت انسان در خصائل و فضائل است که از خصائص ملائکه ملاً اعلی است، پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود شخصی است آسمانی و فرشته ایست ملکوتی و حقیقتی ربّانی و جلوه ئی رحمانی، و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید مشابه بارذل حیوان درنده گردد، تابدرجه ئی رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در یک شب صد هزار اغنام رادر میدان حرب افتاده خاک و آلوده خون نماید، اما انسان دوجنبه دارد یکی علویت فطریه و کمالات عقلیه و دیگری سفلیت حیوانیه و نقایص شهوانیه، اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی مآثر مدنیّت و عمار ملاحظه فرمائید، اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتال است، ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق، اگر کسی در صحرای اواسط آسیا سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیار مدائن عظیمهء معموره مانند پاریس و لندن مطمور گردیده، و از بحر خزر تا نهر جیحون دشت و صحرا و بر و بیابان خالیهء خاویه تشکیل نموده، مدن مطموره و قرای مخروبه آن صحرا را راه آهن روسیه دو روز و دو شب قطع نماید، وقتی آن صحرا در نهایت مدنیّت و معموریّت و آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشتهر و تجارت و فلاح در نهایت کمال و حکومت و سیاست محکم و استوار بود، حال اغلب آن ملجأ و پناه طوائف ترکان و بکلی جولانگاه حیوانات وحشی گردید، مدن آن صحرا از قبیل جرجان و نساء و ابورد و شهرستان که در سابق بعلوم و معارف و صنایع و بدایع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد، حال در آن صحرا صدائی و ندائی جز نعره حیوانات وحشیه نشنوی، و بغیر از جولان گرگان درنده نه بینی، و این خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در میان ایران و ترکان شد که در مذهب و

مشرّب مختلف شدند و از تعصّب مذهبی رؤسای بیدین فتوای بر حلیّت خون و مال و عرض یکدیگر دادند، این یک نمونه‌ایست که بیان میشود، پس چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبّت است، و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت، باوجود این عالم بشر متنوّع نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد، باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید، و در میدان جدال و قتال جولان کند، و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرگب از اجزاء متنوّعه متعدّده است و وجود هر شیء فرع ترکیب است، یعنی چون بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیب کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوالست، چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزا گردد آن کائن معدوم شود، یعنی انعدام هر شیء عبارت از تحلیل و تفریق اجزاست، پس هرالف و ترکیب در بین عناصر سبب حیانت و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات، بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است، و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلال است، از تآلف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقیق یابد، و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید، لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتّحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانیت و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علّت ممات نوع بشر است، و چون بکشت زاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشت زار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است، و چون پریشان و بی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباه خود روئیست، پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربی حقیقی است، و تفرّق و تشتّت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی، اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین باوجود این چه گونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتّحاد تامّ بین بشر حاصل گردد؟ گوئیم اختلاف بدو قسم است، یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خائمانرا بر اندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درنده‌گی آغاز نمایند، و اختلاف دیگر که عبارت از تنوّع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذو الجلال، ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصّور و الاشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوّع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد، چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد، و همچنین این تنوّع و اختلاف چون تفاوت و تنوّع فطری خلقی اعضاء و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است، و چون این اعضاء و اجزای متنوّعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضاء و اجزا سریان دارد و در عروق و شریان حکمران است، این اختلاف و تنوّع مؤید ائتلاف و محبّت است و این کثرت اعظم قوه وحدت، اگر حدیقه ئی را گلها و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و

یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد، و لکن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزئین و جلوه سائر الوان گردد و حدیقه انیقه شود، و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید، و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود، الیوم جز قوه کلیه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاء است عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند، اوست نافذ در کلّ اشیا و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی، الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظلّ کلمه وارد و در نهایت ایتلاف مجتمع و متحد و متفقند، چه بسیار محافل تشکیل گردد و بملل و طوائف و قبائل مختلفه تزئین یابد، اگر نفسی وارد محفل گردد حیران ماند گمان کند که این نفوس از وطن واحده و ملت واحده و طائفه واحده و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند، و حال آنکه یکی اهل امریک است و دیگری از اهالی افریک، یکی از آسیاست و دیگری از اروپا، یکی از هند و ستانست و دیگری از ترکستان، یکی عرب است و دیگری تاجیک، یکی ایرانی است و دیگری یونانی، باوجود این در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزاده گی و وحدت و فرزانیگی با هم دمساز و هم آواز و همداستانند، و این از نفوذ کلمه الله است، اگر جمیع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسیس محفل از این محافل نگردند که باین محبت و مودت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد، آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمه الله تواند؟ لا والله برهان واضح و حجت بالغ، اگر نفسی دیده انصاف باز کند مدهوش و حیران گردد و انصاف دهد که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تعالیم و وصایای بهاء الله مسرور و ممنون و خوشنود باشند، زیرا این تعالیم الهیه هر درنده ئی را چرنده کند و هر جنبنده ئی را پرنده نماید، نفوس بشر را ملائکه آسمان نماید، و عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرماید، جمیع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نماید، و الیوم در جمیع عالم دولتی از دول مطمئن و مستریح نه، زیرا امانت و اعتماد از بین بشر برخواسته، ملوک و مملوک کلّ در معرض خطرند، حزبی که امروز بکمال دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند و باملت بصدقت تامه رفتار میکنند این حزب مظلومند، و برهان بر این آنکه جمیع طوائف در ایران و ترکستان بفکر کم و بیش خویشند، و اگر از حکومتی اطاعتی نمایند یا بامید عطائی و یا خوف از عقابست مگر بهائیان که خیرخواه و مطیع دول و محبّ و مهربان بجمیع مللند، و این اطاعت و انقیاد بنصّ صریح جمال ابهی فرض و واجب بر کلّ، لهذا احبّاء اطاعة لأمر الحق بجمیع دول بی نهایت صادق و خیر خواهند و اگر نفسی بحکومت خلافی نماید خویش را عند الحق مؤاخذ و مسئول و مستحقّ عقاب داند و مردود و خطا کار شمرد، با وجود این عجب در اینست که بعضی از اولیاء امور سائر طوائف را خیرخواه شمردند و بهائیان را بدخواه، سبحان الله در این ایام اخیره که حرکت و هیجان عمومی در طهران و جمیع بلدان ایران واقع شد مشبوت و محقق گردید که یک نفر بهائی مداخله در این امور نمود و نزدیک عموم نرفت، و بدین سبب مورد ملامت دیگران گردیدند،

زیرا اطاعت جمال مبارک نمودند و در امور سیاسیّه ابا مداخله نمودند و بهیچ حزبی تقرّب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند، و جمیع احبّای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهاء از جمیع جهات صادق و خیرخواه دول و ملل عالم است علی الخصوص دو دولت علیّه شرقیه، زیرا این دو اقلیم موطن و محلّ هجرت حضرت بهاء الله است، و در جمیع رسائل و محرّرات ستایش و نعت از دولتین علیّین نموده و از درگاه احدیّت طلب تأیید کرده، و جمال ابهی - روحی لأحبّائه الفداء - در حقّ اعلیحضرت شهبیاران دعا فرمودند سبحان الله با این براهین قاطعه هر روز واقعه ئی حاصل شود و مشکلاتی آشکار گردد، ولی ما و احبّای الهی نباید در نیت خالصه و صدق و خیرخواهی خویش ادنی فتور نمائیم، بلکه باید در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و بادعیّه خیریه پردازیم، ای احبّای الهی این ایّام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی، شما نباید نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشید، زیرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه باید نظر بکلمه الله باشد، اگر کلمه الله در ارتقاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشید، ولو عبدالبهاء در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمیّت در هیکل مقدّس امر الله است، نه در قالب جسمانی عبدالبهاء، یاران الهی باید بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی صد امثال عبدالبهاء هدف تیر بلا شود ابا تغیر و تبدّلی در عزم و نیت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت امر الله حاصل نگردد، عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیّت صرفه محضه در گاه کبریاء، دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه ئی و نه اقتداری، و هذه غایتی القصوی و جنّتی المأوی و مسجدی الأقصی و سدرتی المنتهی، ظهور کلیّ مستقلّ بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلیّ مبشّر جمال مبارک روحی لهما الفدا منتهی شد و تا هزار سال کلّ من فیض انوار یقتبسون و من بحر الطافه یغترفون یا أحبّاء الله هذا وصیّتی لکم و نصیّتی علیکم فهنیئا لمن وفقه الله علی ما رقم فی هذا الورق الممرّد عن سائر النّقوش و علیکم البهاء الأبهی. (عبدالبهاء عبّاس)